شاخص‌های تفکر و منش قارونی در قرآن

محمد مهدی ربیعیان

سنت‌ها و احکام الهی اموری جامع، کلی، عام و مطلق است؛ از همین رو در قرآن از قوانین الهی سخن به میان می‌آید که وضعیـــت مؤمنان، کافران، ظالمان، فاجران، متقین و مانند آنها را تبیین کرده و توصیه‌ها، بشارت‌ها یا انذارهایی را درباره آنان ارائه می‌دهد.

با این همه گاه اشخاص چنان اهمیت می‌یابند که به عنوان نمادهای خیر و شـــر مورد تاکید قرار می‌گیرند. این‌گونه است که از ابلیس و فرعون به عنوان نمادهای تکبر، استکبار، ظلم و علوّ یا از قارون به عنوان نماد تکاثر و تفاخر و خود بینی یا ازهامان به عنوان نماد تزویر و از سامری به عنوان نماد عالمان گمراه گر یاد می‌شود. بر این اســـاس وقتی از قارون سخن به میان می‌آید تنها شخص او مطرح نیست، بلکه شخصیت او به عنوان نماد تکاثر و تفاخر و خود بینی مطرح است که رذایل اخلاقی او در هر کسی یافت شود او را به مصیبت قارونی مبتلا می‌کند که دنیا و آخرتش تباه است. در نوشتار زیر درباره شاخص‌های تفکر و منش قارونی و خطرات آن در قرآن سخن گفته شده است.

***

رذایل اخلاقی قارون

«قارون بن یَصهر» پسر عموی حضرت موسی(ع) (المیزان، ج ۱۹، ص ۳۹۲؛ الکشاف، ج ۳، ص ۵۹۸)و از بزرگان بنی اسرائیل و فردی با نفوذ در میان آنان بوده اســـت.(جامع البیان، ج ۱۱، جزء ۲۰، ص ۱۲۸)

معروف‌ترین و مشهورترین ویژگی قارون که او را ضرب‌المثل کرده همان ثروت قارونی (قصص، آیات ۷۶ و ۷۹) در کنار قدرت فرعونی است.

بر اساس تعالیم قرآن، سنت الهی ابتلاء در قالب‌های شرور و خیرات انجام می‌شود(انبیاء، آیه ۳۵)؛ از دیگر سنت‌های الهی «قسمت» در رزق و نبوت (زخرف، آیه ۳۲) و نیز سنت «قبض و بسط» است.(اسراء، آیه ۳۰؛ قصص، آیه ۸۲) بنابراین، خدا به هر که خواهد در قالب سنت‌های الهی ثروت یا فقر می‌دهد که اینها بیانگر تکریم یا اهانت نسبت به افراد نیست. (فجر، آیات ۱۵ تا ۱۷)

البته آفریدگار بشـــر می‌داند که انسان اگر بهره‌مند از «بسط»(افزایش) در رزق شود، طغیان و تجاوزگری می‌کند، بنابراین بر اســـاس مقدرات و مقدار تعیین شـــده برایش می‌فرستد تا گرفتار تجاوزگری نشود.(شوری، آیه ۲۷) با این همه همان گونه که برخی از انسان‌ها با فقر و ضعف امتحان می‌شوند، ابتلا و امتحان برخی دیگر با ثروت و قدرت است. این بدان معناست که ضعف و قوت یا فقر و غنای افراد هیچ ارتباطی به علم اقتصاد یا اراده شخصی آنان ندارد؛ بلکه اگر خدا می‌دهد بنا به حکمت است و اگر می‌گیرد بنا به مصلحتی است که در «ام الکتاب» بر اساس مقدرات تعیین شده است. پس انسان‌ها نباید نسبت به داده‌ها یا گرفته‌ها سرمست و مغرور یا مأیوس شوند. (حدید، آیات ۲۲ و ۲۳)

بر همین اساس، برخلاف تصور قارون که ثروت خویش را به سبب علم و تخصص خود می‌دانست، از نظر قرآن، دارایی او احسان الهی در حق او بوده تا ببیند در مقام شکرگزاری عملی در حق دیگران احسان می‌کند یا نه؟ (قصص، آیات ۷۶ تا ۷۸)

بر اســـاس گزارش‌های قرآنی، ثروت‌ها و گنج‌های قارونی در صندوق‌ها و خزائنی قرار داشـــت که گروهی قدرتمند تنها مســـئول حمل‌ونقل کلیدهای این خزائن بودند.(همان) البته حمل کلیدهای صندوق‌هـــا و خزائن گنج حتی برای گروهی نیرومند نیز کاری دشـــوار بود که این خود بیانگر حجم بالای ثروت اوست.(همان)

> **برخلاف تصـــور قارون که ثروت خویـــش را بـــه ســـبب علم و تخصص خود می‌دانست، از نظر قرآن، دارایی او احســـان الهی در حق او بـــوده تا ببیند در مقام شکرگزاری عملی در حق دیگران احسان می‌کند یا نه؟**

از نگاه آموزه‌های قرآنی، مشکل قارون، ثروت او نبود، بلکه رذایل اخلاقی بود که به ســـبب ثروت در او ایجاد شـــده بود و شخصیت و شاکله هویتی و شخصیتی او را به نماد تکاثرطلبی و تفاخرگرایی مستکبران ثروتمند تبدیل کرده و او را در کنار دو نماد دیگر مستکبران قدرتمند و فریب یعنی فرعون وهامان قرار داده بود و این‌گونه مثلث شوم و پلید زر و زور و تزویر علیه دعوت الهی موسی(ع) شکل گرفته بود. مشکل دیگر او این بود که گردآوری ثروت را در نتیجه هوش و تلاش و دانش و تخصص خود می‌دانســـت و نگاهی کاملا خود محور و خود بزرگ بین داشـــت.(غافر، آیات ۲۳ و ۲۴؛ عنکبوت، آیه ۳۹) قارون گرفتار تکبر درونی و استکبار رفتاری شد(عنکبوت، آیه ۳۹) تا جایی که همانند فرعون خود را برتر از دیگران دانست.(قصص، آیات ۷۶ و ۸۳) بنابراین، به جای تقوای الهی و حرکت در چارچوب سنت‌ها و قوانین حاکم بر هستی، در مسیر ضلالت و فجور افتاد و بی‌تقوایی را پیشه کرد.(همان) این‌گونه است که علیه قوانین و احکام الهی که حضرت موسی(ع) در میان امت بیان می‌کرد، رویه مخالفت در پیش گرفت و علیه حاکمیت موسی(ع) تجاوزگری در پیش گرفت.(قصص، آیه ۷۶) همین روحیه و رویه موجب می‌شود تا در برابر آیات و معجزات الهی موسی(ع) موضع مخالفت بگیرد و علیه دلایل محکم و سلطه کلامی و بیانی ایشان قرار گیرد و با افترا به آن حضرت ایشان را ساحر و آیات و معجزات الهی را سحر بداند و آن را نپذیرد و حضرت موسی(ع) را بسیار دروغگو توصیف کند.(غافر، آیات ۲۳ و ۲۴)

اما مشـــکل قارون در برابر دعوت‌های حضرت موسی(ع)، تحت تاثیـــر روحیه تکاثرگرایی و جمـــع ثروت(قصص، آیات ۷۶ و ۷۷)، تجمـــل گرایـــی و خودنمایی(قصـــص، آیه ۷۹) و فخرفروشـــی(همان) اوست و وقتی موسی(ع) با آیات روشن و معجزات الهی قارون را به دین آســـمانی دعوت می‌کند و از او می‌خواهد تا از آنچه خدا به او احسان کرده بخشی را به فقیران ببخشـــد، او این را بر نمی‌تابد؛ زیرا روحیه ثروت اندوزی، بخل ورزی و خودداری از احسان به دیگران او را به مخالفت و تکذیب پیامبـــر و معجزات الهی وادار می‌کند.(قصص، آیات ۷۶ تا ۷۹؛ غافر، آیات ۲۳ تا ۲۵)

> **مهم‌ترین رذایل اخلاقی قارون، خودبرتربینـــی، ثروت‌اندوزی، تجمل‌گرایی، خودنمایی، تفاخر، تجاوزگری، غرور علمی، تکبر و استکبار، اتکا به خود و تخصص و دانش خویش اســـت که او را به امـــوری چون افتراء و تکذیب نسبت به ساحت دین و دینداری و پیامبر الهی می‌کشاند.**

بنابراین، می‌توان گفت که از مهم‌ترین رذایل اخلاقی قارون، خودبرتر بینی، ثروت اندوزی، تجمل‌گرایی، خودنمایی، تفاخر، تجاوزگری،غرور علمی، تکبر و استکبار، اتکا به خود و تخصص و دانش خویش اســـت که او را به اموری چون افتراء و تکذیب نسبت به ساحت دین و دینداری و پیامبر الهی می‌کشاند. البته شکی نیست که این امور خود عاملی می‌شود تا قارون نه تنها به فساد گرایش داشته باشد، بلکه جزو مفسدان شده و به ترویج و تحکیم فساد بیندیشد و افزون بر ترک احسان و بخل ورزی گرفتار بدمستی شود که انسان را از جاده تعادل و اعتدال خارج می‌کند و موجبات فساد و منکرات اجتماعی و اخلاقی را فراهم می‌سازد.(همان)

انذارها و هشـــدارهای حضرت موسی(ع) و دعوت با آیات روشـــن و معجزات محکم باز نتوانســـت روح و روان قارون را تکان دهد و او را در مسیر هدایت الهی و فطرت و دین آسمانی بازگردانـــد، بلکه قارون در کنار فرعون و هامان قرار گرفت و با اعلان کفر، به جنگ حضرت موسی(ع) و آموزه‌های وحیانی او آمد(همان؛ عنکبوت، آیه ۲۸) و تلاش کرد تا با گناهکاری، با انواع مکر و حیله راه را بر دین و خداپرستان ببندد و با ناسپاسی و استفاده نادرست از ثروت خدادادی، آن را در خدمت کفر و فرعون قرار دهد.(همان؛ قصص، آیات ۷۶ تا ۷۹؛ غافر، آیات ۲۳ تا ۲۵)

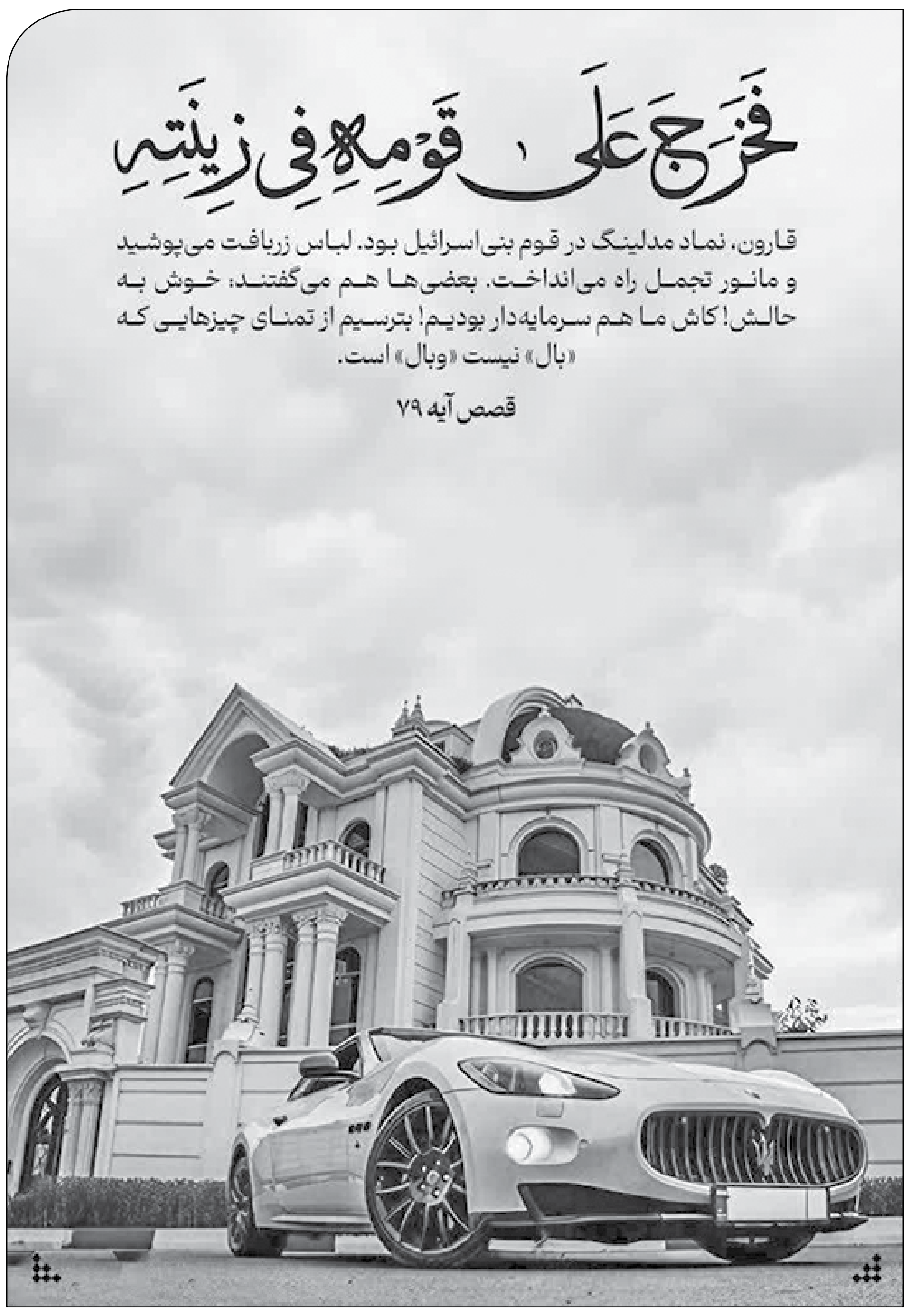

قارون، نماد مدلینگ در قوم بنی‌اسرائیل بود. لباس زربافت می‌پوشید و مانـور تجمـل راه می‌انداخـت. بعضی‌هـا هـم می‌گفتنـد: خـوش بـه حالـش! کاش مـا هـم سـرمایه‌دار بودیـم! بترسـیم از تمنـای چیزهایـی کـه «بال» نیست «وبال» است.

قصص آیه ۷۹

فرجام شوم قارون گرایی

از نظر قرآن، اکثریت مردم به ظواهر امور می‌نگرند و فاقد تعقل و تفقه و ژرف نگری نســـبت به امور هستند؛ زیرا چنان غرق در هواهای نفسانی هستند که وسوسه‌های شیطانی،آنان را از حقیقت و حکمت خلقت غافل می‌کند و بر خلاف تعهدات فطری و آموزه‌های دینی از مســـیر پروردگاری خارج می‌شوند و در گمراهی فـــرو می‌غلتند.(اعراف، آیات ۱۷۲ و ۱۷۹؛ بقره، آیات ۶ تا ۱۵)

همچنین اکثریت مردم به جای تعقل و ژرف اندیشـــی و توجه به سنت‌های الهی حاکم بر هستی، به زینت‌های زندگی دنیوی دلبســـته شده و دنبال الگوهایی هستند که در این امر موفقیت‌هایی داشته و به نظر کامیاب بوده‌اند. از همین رو یکی از پرسش‌های بسیار و پر تکرار مردم این است که فلان شخص که اصولا به دین اعتقادی ندارد یا هر خلاف قانون و جرمی را مرتکب می‌شـــود، چرا روز به روز وضعیتش بهتر می‌شود و بر ثروت و قدرتش افزوده می‌شود؟

این در حالی است که بر اساس سنت‌های الهی، اولا: ثروت و قدرت یکی از موارد ابتلا و آزمایش است تا سیه رو شود هر که در او غش باشد(انبیاء، آیه ۳۵)؛ ثانیا: هر شخصی ولو کافر در عمـــر خویش کارهای خیر و نیک داشـــته که باید پاداش عملـــش را در دنیا بگیرد؛ زیرا هیچ اعتقادی برای آخرت ندارد و برای او در آخرت چیزی نیســـت و خدای عادل باید براساس ساختار «جزاء وفاق»(نباء، آیه ۳۶) پاداش کارهای نیک و خیر او مانند کمک به والدین، فرزندان، فعالیت‌های خدماتی، محبت به مخلوقات، رفتارهای نیک با دیگران و مانند آنها را در همین دنیا بدهد.ثالثا: بر اساس سنت استدراج و امهال، خدا به کافران و منافقان و مجرمان مهلت می‌دهد تا پیمانه خویش را پر کنند و بر همین اساس درجه درجه بر قدرت و ثروتشان می‌افزاید تا ناگهان در کمال غفلت جانشان را بستاند.(اعراف، آیات ۱۸۲ و ۱۸۳؛ قلم، آیات ۴۴ و ۴۵)

بنابراین، از نظر قرآن، هر آدم بظاهر موفقی نباید سرمشق در زندگی قرار گیرد؛ اما بیشتر مردم این‌گونه هستند و بر اساس ظاهر، هر کسی را الگوی خویش قرار می‌دهند. در داستان قارون هم جز برخی از خردمندان قوم موســـی(ع)، بقیه مردم دنبال قارون رفته و او را سرمشـــق قرار دادند و دوســـت داشتند در چارچوب فلسفه و سبک زندگی قارونی زندگی کنند. این‌گونه است که به جای حضرت موسی(ع) قارون سرمشق مردم یهودی آن عصر شد و هشدارها و انذارهای موسی(ع) هیچ تاثیر و کارکرد مثبتی نداشت؛ زیرا همگی آرزو داشتند قارون شوند و زندگی قارونی داشته باشند.(قصص، آیات ۷۶ تا ۸۳)

در چنین شرایطی است که خدا با نمایشی از قدرت، قارون را با خانه و ثروتش در زمین فروبرد تا کسی در اندیشه فلسفه و سبک قارونی نیفتد.(همان)

این غضب الهی و نابودی قارون و ثروتش موجب شـــد تا کسانی که تا دیروز افسوس زندگی قارون را می‌خوردند بیدار شده و از اینکه چنین آرزویی داشتند خود را سرزنش کنند و بگویند خدا به ما رحم کرد که قارون نشدیم و گرفتار سرنوشتی چنین بد نگشتیم.(همان) در چنین وضعیتی که ظاهر بین‌ها که تا دیروز حسرت زندگی قارونی را داشتند، بیدار شدند و دانستند که ثروت قارونی و مکر و نقشـــه او در برابر خشم الهی کاره‌ای نیست و بی‌تاثیر و بی‌فایده است.(همان)

بنابرایـــن، ذلتی که برای قـــارون در این هلاکت ذلت بار پدیدار شـــد، برای مردم ثابت کرد که عزت در ثروت نیست و کسی نمی‌تواند با ثروت یا تکبر و خود برتربینی و مانند آنها از خشـــم الهی خود را برهاند. پس چیزی که نمی‌تواند نجات بخش از خشـــم الهی باشد، هیچ سودی ندارد که انسان همه دغدغه‌اش را بدان صرف کند، بلکه باید با بهره‌گیری درست از ثروت و قدرت و استفاده از آن برای کمال خویش و دیگران در قالب احســـان و عدالت، عـــزت دنیوی و ابدی اخروی را به دســـت آورد و دل به این امور فاقد بقا نبندد.(همان) پس کسی که تکبر دارد و اســـتکبار می‌ورزد و تجاوزگری پیشـــه می‌کند، گمان نبرد که از خشـــم خدا رســـته و در امنیت و آسایش و آرامش اســـت، بلکه خدا او را چنان ناگهان می‌گیرد که مایه شگفتی همگان می‌شود.(همان؛ عنکبوت، آیه ۳۹)

> **از نـــگاه آموزه‌های قرآنی، مشـــکل قارون، ثروت او نبـــود، بلکه رذایل اخلاقی بود که به ســـبب ثروت در او ایجاد شده بود و شخصیت و شاکله هویتی و شـــخصیتی‌اش را به نماد تکاثرطلبی و تفاخرگرایی مســـتکبران ثروتمند تبدیل کرده و او را در کنار دو نماد دیگر مســـتکبران قدرتمند و فریب یعنی فرعون و هامان قرار داده بود و این‌گونه مثلث شـــوم و پلید زر و زور و تزویر علیه دعوت الهی موســـی(ع) شکل گرفته بود.**

فقر و آثار فردی و اجتماعی آن

فرشته محیطی

فقر، به معنای نیاز اســـت. انسان فقیر به کسی گفته می‌شود که از غنا و بی‌نیازی بهره‌ای نبرده و نیازمند دیگری است تا بتواند خود را سر پا نگه دارد. از هم ریشه‌ها و هم خانواده‌های این کلمه در زبان عربی می‌توان از ستون فقرات یاد برد. کسی که نیازمند است از ستونی برخوردار نیست تا به شکل خود کفایی و به دور از وابستگی بایستد و فرو نیفتد.

کسانی که دچار فقرمادی هستند،اغلب به سبب ناتوانی در تامین معاش و زندگی روزانه خود، به هر کس و ناکسی گرایش می‌یابند و از وابستگی مادی، گرفتار وابستگی معنوی و روحی به دیگری می‌شوند، به گونه‌ای که بسیاری از ذلت‌ها و خواری‌ها را به سبب بر آوردن نیازهای ساده و ابتدائی خود به دوش می‌کشند و تاب می‌آورند. اگر گفته شده است که: «کاد الفقر ان یکون کفرا»؛ نزدیک است که فقر به کفر انجامد، از آن روست که زمینه تاثیر پذیری در انسان‌های بینوا و فقیر بیشتر است و مستکبران و ظالمان بهتر می‌توانند از بستر مناسب در آنها بهره برند.

نویسنده در این مطلب درباره نقش و آثار فقر در زندگی شخصی و اجتماعی سخن گفته است.

***

فقر ذاتی انسان

از نظر قرآن انســـان نسبت به خداوند، موجودی فقیر است و فقر ذاتی برای انســـان امری ثابت و مقبول اســـت. به این معنا که انسان از نظر وجودشناسی قرآنی، موجودی است که در همه وجود وهستی‌اش، وابسته تمام و کامل به خداوند می‌باشد، از این رو بی‌آنکه دمی از غنای ذاتی برخودار شود، در وجود و هستی‌اش به خداوند وابسته است. در تفسیر صدرایی از فقر آدمی، از امکان فقری آدمی سخن گفته شده است و ملاصدرای شیرازی در مکتب فلسفه متاله و متعالی‌اش این معنا را به اثبات رسانده است که آدمی همانند دیگر موجودات، در همه هست و هستی‌اش فقیر می‌باشد. بر این اساس در هستی تنها این خداوند است که از غنای ذاتی بهره مند است و هیچ موجودی جز خداوند بی‌نیاز نیست. غنای الهی به گونه‌ای است که هیچ خلایی در آن راه ندارد. این‌گونه است که وی را صمد می‌گویند. این در حالی است که هر موجود دیگری، جوفی دارد که وی را نیازمند به خداوند می‌سازد و فقر را برای او اثبات می‌کند.

> **از امیرمؤمنان علی(ع) این معنا بســـیار وارد شـــده است که فقر را به انسان جاهل نیز نســـبت می‌دهد و می‌فرماید که فقر عقلی و علمی بدتر از فقر مادی اســـت؛ زیرا انســـانی که از فقرمادی رنج می‌برد می‌تواند با تلاش خود و یا یاری دیگران به غنا و دارایی دســـت یابد ولی کسی که دچار فقر عقلی است نمی‌تواند از این بیماری بسادگی رهایی یابد.**

فقر مثبت و منفی

فقر در تحلیل آموزه‌های اسلامی و قرآنی می‌تواند به دو دسته فقر مثبت و منفی تقســـیم شود. هر چند که در اصطلاح فقهی و کاربردهای عادی، فقیر به کسی گفته می‌شود که از نظر مادی در رنج و نادارایی و کمبود است، ولی فقر می‌تواند حوزه‌های غیر مادی را نیز شامل شود. این‌گونه است که در آیات و روایات از فقر روحی و فقر علمی سخن گفته شده است.

از امیرمؤمنان علی(ع) این معنا بســـیار وارد شده است که فقر را به انســـان جاهل و نادان نیز نسبت می‌دهد و می‌فرماید که فقر عقلی و علمی بدتر از فقر مادی اســـت؛ زیرا انسانی که از فقرمادی رنج می‌برد می‌تواند با تلاش خود و یا یاری دیگران به غنا و دارایی دست یابد ولی کسی که دچار فقر عقلی است نمی‌تواند از این بیماری بسادگی رهایی یابد.

البته برای فقر علمی نیز راهکارها و راه برونرفتی هســـت؛ زیرا با علم می‌توان فقر علمی را برطرف کرد ولی کســـی که دچار فقر عقلی است به این سادگی نمی‌توان وی را به دارایی عقلانی رسانید. بسیاری از اسان‌ها پیش از آنکه دچار فقر مادی و یا علمی باشند، از فقر عقلی رنج می‌برند. این فقر است که آنان را نسبت به موقعیت خود در هستی و یا موقعیت خداوند، جاهل و نادان می‌سازد و اجازه نمی‌دهد تا تحلیلی درست از خود و موقعیت خود و خدا داشته باشند. امام خمینی(ره) بارها بر این نکته تاکید داشت که عقل از علم مهم‌تر و ارزشی‌تر است و دارایی عقلی بیش از دارایی دانایی و علم و دانش اســـت؛ زیرا کسی که از عقل برخوردار است و از آن به درستی بهره می‌گیرد می‌تواند همه گونه فقرها به جز فقر ذاتی را از میان بردارد و خود را به کمال دارایی برساند.

از نظر قرآن و اسلام، فقر ذاتی که نسبت انسان به خدا را تفسیر و تبیین می‌کند، از فقرهای مثبت و سازنده است؛ زیرا این معنا را تبیین می‌کند که همه هســـتی چیزی جز شانی از شئونات الهی نیست و هر موجودی در ایجاد و بقا به وی نیازمند است، به گونه‌ای که اگر دمی نظر الهی از چیزی بر گرفته شود، آن چیز نیست و نابود می‌شود واز هستی هیچ بهره‌ای نمی‌برد.

اما غیر از این فقر، هر گونه فقر دیگری چون فقر مادی و علمی و عقلی و مانند آن از مصادیق فقر منفی است که انسان باید خود را از شر و آسیب‌های آن برهاند. در این میان چنان‌که گفته شد فقر عقلی و علمی بدتر از فقر مادی است. البته این بدان معنا نیست که فقر مادی آسیب‌ها و آثار زیانباری برای بشر ندارد و فقر مادی مردم می‌تواند آنان را به کفر بکشاند و از مسیر تکامل و کمال توحید دور سازد. از این رو در احادیث گفته شده است: کاد الفقر ان یکون کفرا، فقر به کفر می‌انجامد.(کافی، ج ۲، ص ۳۰۷)

یکی از انواع فقرهای آدمی فقر اعتقادی اســـت که بسیاری از مردم گرفتار آن هســـتند. قرآن در آیه ۱۸۱ ســـوره آل عمران در گزارشی از فقر اعتقادی یهودیان سخن می‌گوید. به این معنا که آنان خداوند را با پندار ناروای خویش فقیر معرفی می‌کنند؛ زیرا خداوند از مردمان می‌خواهد تا نسبت به فقیران و مسکینان کمک کنند. چنین درخواستی از خداوند به معنای فقر الهی از نظر ایشان تلقی شده است. در حقیقت آنان فرمان خداوند مبنی بر انفاق و بخش را مورد تمسخر قرار می‌دهند و آن را شاهدی بر فقر خداوند قلمداد می‌کنند. چنین تفکری اســـت که آنان را از خداوند دور می‌سازد و موجب می‌شود تا در مسیر کمالی نیکوکاری و کمک و تعاون گام بر ندارند و به جای کمک به دیگران، مال اندوزی کرده و ثروت انباشت کنند. در حقیقت فقر اعتقادی نقش مهمی در کجروی یهودیان ایفا می‌کند و اجازه نمی‌دهد تا آنان به مستحقان کمک و احسان نمایند.

آثار فقر مادی

فقر در ادبیات عربی، ضد غنا و به معنای نیاز است.(لسان العرب، ابن منظـــور، ج ۱۰، ص ۲۹۹ و نیز ترتیب العین، خلیل بن احمد الفراهیدی، ج ۳، ص ۱۴۰۸) و فقیر یعنی نیازمند اما در کاربردهای فقه اسلامی هر گاه از فقیر سخن به میان می‌آید به معنای آن است که چنین شخصی هزینه یک سال خود را بالفعل یا بالقوه نداشته باشد.(زبده البیان فی براهین احکام القران، محقق اردبیلی، ص ۲۶۲) چنین فقیری از نظر قرآن دارای حقوقی است که بر مردم است تا آن را مراعات کنند. به این معنا که مسلمانان نسبت به فقیر تکالیفی دارند که به عنوان حقوق فقیران از آن ســـخن گفته شده است. از نظر قرآن، فقر آثار و پیامدهایی برای شخص در زندگی دنیوی در حوزه امور شخصی و اجتماعی به دنبال دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. در ادامه این نوشتار نگاه قرآن به هر دو بخش از آثار فقر یعنی آثار حقوقی و شخصی و اجتماعی واکاوی می‌شود.

یکی از آثار حقوقی فقر استحقاق احسان است. خداوند در آیاتی چون ۸۳ و ۱۷۷ سوره بقره و ۳۶ سوره نساء مسکین بودن را یکی از موجبات برخورداری شخص از حق احسان دیگران معرفی می‌کند. البته در کاربردهای قرآنی میان مسکین و فقیر تفاوت‌هایی وجود دارد؛ زیرا مســـکین به فقیری گفته می‌شود که ناتوان از هر گونه تحرکی است و زمینگیر شده و در جایی سکونت می‌کند و حتی از قدرت حرکت برخوردار نیست. فقیری که از سر نیاز نمی‌تواند سرپا بماند نیز مصداقی از مسکین است. این ناتوانی در قدرت می‌تواند بر اساس مشکل جسمی باشد یا به سبب فقدان دارایی که وی را به حرکت و تحرک بیندازد. براین اساس، می‌توان گفت که هر کسی که به ســـبب نیاز و فقدان دارایی نتواند حرکت و تحرکی در حوزه عمل داشته باشد و زندگی خود را مدیریت کند، انسان فقیری است که مستحق احسان دیگران است و آنان باید به حکم وظیفه و تکلیف الهی دستگیر وی شده و او را از زمینگیری رهایی بخشند.

قرآن در آیه ۸ سوره انسان و نیز آیات ۱۴ و ۱۶ سوره بلد و آیات ۱ تا ۳ سوره ماعون مسکنت مسکین و فقیر را موجب استحقاق طعام و اطعام بر می‌شمارد. به این معنا که بر دیگران است تا از هر آنچه خداوند روزی‌شان کرده، فقیران و مسکینان را اطعام کنند.

فقر و مستمندی همچنین موجب برخورداری شخص از حق صدقات مســـتحبی می‌شود که اشخاص نیکوکار می‌پردازند.(بقره آیات ۲۷۲ و ۲۷۳)، چنان‌که همین عامل موجب برخورداری آنان از حق زکات می‌شـــود و آنان را مشـــمول موارد مصرف زکات قرار می‌دهد.(توبه، آیه ۶۰)

فقیر و مسکین همچنین به عنوان مستحق می‌توانند از کفارات و فدیه افطار روزه بهره‌مند شده و از آن استفاده کنند.(بقره آیه ۱۸۴) تا این‌جا قرآن تبیین کرده که برای فقر آثار حقوقی است از جمله بهره مندی از احســـان و انفاق و زکات و کفاره حقوقی دیگران که چنین اشخاصی می‌توانند از آن استفاده کنند؛ ولی بخش دیگر از آیات به آثار و پیامدهایی اشاره می‌کند که مرتبط به آثار اجتماعی و شخصی فقر است. به این معنا که فقر برای شخص به عنوان یک عامل گمراه‌کننده، بازدارنده و ضد کمالی می‌تواند عمل کند و او را از حرکت به سوی الله و کمال باز دارد.

یکی از آثار بســـیار خطرناک و زیانبار فقر در حوزه بینشـــی، نگرشی و اعتقادی بروز می‌کند. خداوند در آیه ۱۶ سوره فجر، فقر و تهیدستی را زمینه‌ساز بدگمانی به خداوند و لب گشودن به اعتراض و گلایه از او معرفی می‌کند؛ زیرا بسیاری از انسان‌ها از نظر روحی و روانی در مقام متوکلان و موحدان قرار ندارند و به سبب فقر خویش دچار گمراهی شده و نسبت‌های ناروا به خداوند می‌دهند. این‌گونه است که فقر مادی ایشان موجب می‌شود که دچار کفر گردند و از مسیر الهی خارج شوند، زیرا نمی‌توانند فقر و بینوایی خود را ببینند و درست تحلیل کنند در حالی که دارایی دیگران را می‌بینند و در حسرت دارایی آنها روزگار می‌گذرانند و به زمین و زمان فحش و ناسزا می‌دهند. اگر به کسانی که دور و بر شما هستند و به گونه‌ای گرایش به کفر و فسق و فجور دارند و اعتقادات و باورهای بی‌دینی و بد دینی را گسترش می‌دهند و تبلیغ می‌کنند، بنگرید، به آسانی در می‌یابید که ریشه بسیاری از بینش‌ها و نگرش‌های آنان در فقر و نداری است.

> **قرآن در آیه ۳۳ ســـوره نور، فقر را عامل و زمینه‌ســـاز بی‌عفتی بسیاری از مردان و زنان جامعه بر می‌شـــمارد. این آیه به روشنی اعلام می‌کند که فقر و فقدان امکانات مادی برای ازدواج و یا تامین مخارج آن موجب می‌شـــود تا زمینه بی‌عفتی و آلودگی به فســـاد جنسی در دختران و پسران و مردان و زنان فقیر بیش از دیگر اقشار اجتماعی جامعه فراهم شود.**

قرآن در آیه ۳۳ ســـوره نور، فقر را عامل و زمینه‌ساز بی‌عفتی بسیاری از مردان و زنان جامعه بر می‌شمارد. خداوند در این آیه به روشنی اعلام می‌کند که فقر و فقدان امکانات مادی برای ازدواج و یا تامین مخارج آن موجب می‌شود تا زمینه بی‌عفتی و آلودگی به فساد جنسی در دختران و پسران و مردان و زنان فقیر بیش از دیگر اقشار اجتماعی جامعه فراهم شود. در بررسی‌های میدانی نیز این معنا ثابت شده است که بسیاری از جوانان و دختران فقیر به سبب عدم امکان ازدواج دچار خود فروشی می‌شوند و فقر، آنان را به فساد و تباهی می‌کشاند.

سخن درباره پیامدهای فردی و اجتماعی فقر بسیار است اما برای جلوگیری از اطاله کلام به همین مقدار بسنده می‌شود.

گریـــه‌های احـــیاگر

برای علی بن الحسین(ع) فرصتی نظیر فرصت امام أبا عبدالله (ع) ،پدر بزرگوارش پیدا نشد، همچنان‌که فرصتی نظیر فرصتی که برای امام صادق(ع) پدید آمد پیدا نشد، اما برای کسی که می خواهد خدمتگزار اسلام باشد همه مواقع فرصت است ولی شکل فرصتها فرق می‌کند.

ببینید امام زین العابدین به صورت دعا چه افتخاری برای دنیای شیعه درست کرده؟! و در عین حال در همان لباس دعا امام کار خودش را می‌کرد.

بعضی خیال کرده اند امام زین‌العابدین چون در مدتی که حضرت بعد از پدر بزرگوارشان حیات داشتند قیام به سیف نکردند، پس گذاشتند قضایا فراموش شود.

ابداً [چنین نیست]، از هر بهانه ای استفاده می‌کرد که اثر قیام پدر بزرگوارش را زنده نگه دارد. آن گریه‌ها که گریه می‌کرد و یادآوری می‌نمود برای چه بود؟

آیا تنها یک حالتی بود مثل حالت آدمی که فقط دلش می ســـوزد و بی هدف گریه می کند؟! یا می‌خواســـت این حادثه را زنده نگه دارد و مردم یادشان نرود که چرا امام حسین قیام کرد و چه کسانی او را کشتند؟ این بود که گاهی امام گریه می کرد، گریه‌های زیاد.

*** مجموعه آثار استاد شهید مطهری (سیری در سیره ائمه اطهارع)**
ج۱۸، صص: ۳۴-۳۳- با تلخیص و ویرایش

چراغ راه

همه‌چیز در پرتو تفهم تدبر و شناخت عمیق

قال الامام علی(ع): «الا! لا خیر فی علم لیس فیه تفهم، الا! لا خیر فی قراءه لیس فیها تدبر، الا! لا خیر فی عبادهٍ لا فقه فیها».

امام علی(ع) فرمود: آگاه باشید! علمی که در آن فهمی نباشد، فایده‌ای ندارد. بدانید! خواندن بی‌تدبر بی‌فایده است. آگاه باشید! عبادتی که در آن تفکر و اندیشه نباشد خیری ندارد. (1)

---

(1) ۱- کافی، ج ۱، ص ۳۶

حکایت خوبان

لزوم انجام کار خیر با افزایش علم و حلم

امام علی(ع) در پاسخ به اینکه خیر چیست فرمود: خیر آن نیست که مال و فرزندت بســـیار شود بلکه خیر آن است که دانش تو فراوان، و بردباری تو بزرگ و بیشتر باشد، و در پرستش پروردگار در میان مردم سرافراز باشی، پس اگر کار نیکی انجام دهی، شکر خدا را به جای آور، و اگر بد کردی از خدا آمرزش خواه. در دنیا جز برای دو کس خیر نیست؛ یکی گناهکاری که با توبه جبران کند، و دیگر نیکوکاری که در کارهای نیکو شتاب ورزد. (1)

---

(1) ۱- نهج‌البلاغه- حکمت ۹۴

پرسش و پاسخ

رابطه علم و دین(۱)

پرسش:

آیا علم و دین هر یک به تنهایی می‌توانند پاســـخگوی نیازهای بشر باشـــند یا اینکه هر کدام به دیگری نیاز دارند و مکمـــل یکدیگر خواهند بود تا نیازها، خلأها و کمبودهای انسان را تأمین نمایند؟

پاسخ:

علم و فلسفه و دین، سه تبیین نظام هستی و مکمل یکدیگر

علم و دین در حقیقت برای گسترش دامنه شناسایی انسان شکل گرفته‌اند. علم افزایش و توسعه افقی و دین افزایش و توسعه عمقی به انسان عطا می‌کند. شهید مطهری(ره) در این زمینه می‌نویسد: علم به ما روشنایی و توانایی می‌بخشد و ایمان عشق و امید و گرمی، علم ابزار می‌سازد و ایمان مقصد، علم سرعت می‌دهد و ایمان جهت، علم توانستن است و ایمان خوب خواستن، علم می‌نمایاند که چه هست و ایمان الهام می‌بخشـــد که چه باید کرد. علم انقلاب برون اســـت و ایمان انقلاب درون، علم جهان را جهان آدمی می‌کند و ایمان روان را روان آدمیت می‌سازد، علم وجود انسان را به صورت افقی گسترش می‌دهد و ایمان به شکل عمودی بالا می‌برد، علم طبیعت‌ساز است و ایمان انسان‌ساز هم علم به انسان نیرو می‌دهد، و هم ایمان، اما علم نیروی منفصل می‌دهد و ایمان نیروی متصل، علم زیبایی اســـت و ایمان هم زیبایی است. علم زیبایی عقل است و ایمان زیبایی روح، علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس، هم علم به انسان امنیت می‌بخشد و هم ایمان، علم امنیت برونی می‌دهد، و ایمان امنیت درونی. علم در مقابل هجوم بیماری‌ها، ســـیل‌ها و زلزله‌ها، طوفان‌ها ایمنی می‌دهد و ایمان در مقابل اضطراب‌ها، تنهایی‌ها، احساس بی‌پناهی‌ها، پوچ‌انگاری‌ها، علم جهان را با انسان سازگار می‌کند و ایمان انسان را با خودش. (انسان و ایمان،شهید مطهری(ره)، ص ۲۳ - ۲۴)

بنابراین علم و دین رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند، و بشر برای شـــناخت کامل خود و شناخت جهان هستی و برای پیمودن راهی که در پیش دارد و رسیدن به هدف نهایی به علم و دین نیاز دارد.

خسارت‌های جبران ناپذیر جدایی علم و دین

با اســـتناد بـــه تجربه‌های تاریخی جدایی علـــم و دین و ایمان خسارت‌های جبران‌ناپذیری به انسان و جوامع بشری می‌زند. اساساً ایمان و دین را باید در پرتو علم شناخت، ایمان و دین در پرتو روشنایی علم از خرافات دور می‌ماند. با جدایی علم از ایمان، ایمان به جمود و تعصب کور و گمراهی تبدیل می‌شود. آنجا که علم و معرفت نیست، ایمان مؤمنان نادان وســـیله‌ای می‌شود در دست منافقان زیرک که نمونه‌اش را در صدر اســـلام دیده‌ایم و در دوره‌های بعد، به اشـــکال مختلـــف خواهیم دید. همچنین علم بدون ایمان چراغی اســـت در دست دزد.(همان، ص ۲۸)

علم و دین تامین کننده خاستگاه طبیعی و فطری انسان

علم و دین با وجود داشـــتن حوزه‌های متفاوت و توجه به ابعاد خاص زندگی بشر و با توجه به اینکه هر یک تامین‌کننده خواسته‌های طبیعی و فطری او و در قلمرو خاص خود هستند، از جهات مختلف تاثیر و تاثر متقابل دارند. از این رو علم فقط وسیله است. وسایل خوب یا بد مطلق نیســـتند. خوب یا بد بودن وسایل بستگی به طرز استفاده از آنها دارد. آری خوبی و بدی وســـایل به چگونگی استفاده انسان‌ها از آنها و کیفیت استفاده انسان‌ها با هویت اخلاقی آنها مرتبط است. یعنی اهداف و ایده‌آل نهایی انسان ملاک ارزش‌گذاری ابزار و وسایل است.(همان، ص۱۴۵)

منشأ جدایی علم و دین

شهید مطهری(ره) منشأ اندیشه جدایی علم و دین را به شدت تخطئه کرده و آن را لادینی و لاعلمی تلقی می‌کند. و می‌نویسد: «حق این است که مسئله تناقض علم و دین در حقیقت، تناقض علم و دین نیست، تناقض متدینین و علما است. یعنی جنگ بی‌دینی با بی‌دینی است، که غرض و منافع دو دسته با یکدیگر اصطکاک پیدا می‌کند و به نام علم و دین تمام می‌کنند، و یا جنگ جهل و جهل است، یعنی یا علما از دین بی‌خبرند و یا متدینین از علم و یا هردو، و در نتیجه سوءتفاهم و جنگ پیدا می‌شود. پس مرجع و منشأ این خیال و توهم، یا لادینی اســـت و غرض است و یا بی‌علمی و جهل(همان،ص۱۶۳)

بر این اساس هیچ‌چیز برای انسان و جوامع بشری زیانبارتر از جدایی علم و دین نیســـت. زیرا این جدایی تعادل اجتماعی انسان را از بین می‌برد. شـــهید مطهری(ره) می‌نویسد: «دنیای قدیم و دنیای جدید گاه دچار بی‌تعادلی شده و تعادل خود را از دست داده‌اند. از نظر وی بیماری دنیای قدیم جســـت‌وجوی گرایش دینی جدایی از علم بود، ولی بیماری دنیای جدید، این اســـت که عده‌ای در جست‌جوی علم منهای دین‌اند. اکثر انحرافات و بدبختی‌هایی که بشر امروز را تهدید می‌کند، ناشی از جدایی علم و ایمان است. بشر امروز باید بداند که به هر دو اصل مقدس به شدت نیازمند است. باید بداند مرغی است که نیازمند دو بال؛ بالی از دانش و بالی از ایمان (می‌باشـــد). (امدادهای غیبی در زندگی بشر، شهید مطهری(ره)، ص۹۸)

(ادامه دارد)

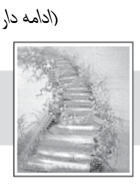

سلوک عارفانه

مبارزه با نیازهای طبیعی مردم به اسم دین

یکی از موجبات اعراض و روگرداندن از دین، جنگ و ستیزی است که برخی از داعیان و مبلغان دینی بی‌خرد، میان دین و سایر غرایز فطری و طبیعی بشر ایجاد می‌کنند، و دین را به جای اینکه مصلح و تعدیل‌کننده غرایز دیگر معرفی کنند، آن را ضد و منافی و دشمن سایر فطریات بشر معرفی می‌کنند. بعضی از مقدس‌مآبان و مدعیان تبلیغ دین، به نام دین با همه چیز به جنگ برمی‌خیزند. شعارشان این است: اگر می‌خواهی دین داشته باشی پشت‌پا بزن به همه چیز، بنابراین اگر کســـی بخواهد به غریزه دینی خود پاسخ مثبت بدهد، باید با همه چیز (حتی با اموری که از فطریات و نیازهای طبیعی بشر است) در حال جنگ باشد! (1)

---

(1) ۱- مجموعه آثار شـــهید مطهری(ره)، (خورشـــید دین هرگز غروب نمی‌کند)، ج ۳، ص ۴۰۵